

مآخذ چند حدیث در کتاب "بیان فارسی"

وحید رأفتی

آثار و الواحی که از اقلام طلعات مقدسه بهائی صادر شده مشحون از نقل مستقیم، اشارات، تلمیحات، و استعاراتی است که مآخذ و سوابق آنها را می‌توان در کتب مقدسه قبل و معارف فرهنگی و مذهبی گذشتگان جستجو نمود. آنچه در ذیل خواهد آمد مطالعه اجمالی مآخذ و مصادر چند حدیث اسلامی است که حضرت ربّ اعلیٰ در کتاب مستطاب بیان فارسی به نقل و استشهاد به آنها پرداخته‌اند. مطالعه دقیق همه مواضع و مواضیعی که در کتاب بیان فارسی به نحوی با احادیث اسلامی ارتباط دارد محتاج به تحقیقات بسیار عمیق در آینده ایام است.

مآخذ چند حدیث در کتاب "بیان فارسی"

اول - حضرت ربّ اعلیٰ در باب شانزدهم از واحد دوم کتاب بیان چنین می‌فرمایند: "... که ظهور حضرت ع ظهور حقیقت مسؤل عنها است که در حدیث کامل مذکور است..."

حضرت ربّ اعلیٰ در اشاره به حدیث کامل در دلایل سبعة (طهران: طبع بابیه، بی‌تاریخ، ص ۵۸) نیز چنین می‌فرمایند:

"... ظهور موعود منتظر همان ظهور حقیقت مسؤل عنه است که در حدیث کامل دیده در سنه اول. کشف سبحات الجلال من غیر اشاره ببین. و در ثانی، محو الموهوم و صحو المعلوم. و در ثالث، هتک الستر لغلبة السر. و در رابع، جذب الاحدیه لصفة التوحید. ببین. و در خامس، نور اشراق من صبح الازل. علی هیاکل التوحید. ببین و نور مشرق از صبح ازل را. خواهی دید. اگر خود هارب نگردی و مضطرب نشوی..."

جمال قدم نیز در کتاب ایقان (لانگنهاین: لجنة نشر آثار، ۱۹۹۸م، صص ۶۶ و ۱۰۹) فقراتی از حدیث کامل را نقل فرموده‌اند.

مقصود از کمیل که یکی از روایات او در آثار فوق نقل شده، کمیل بن زیاد نخعی است که از خواص یاران حضرت علی امیرالمؤمنین و از اصحاب سرّ آن حضرت بوده و به دست حجاج بن یوسف به شهادت رسیده است. از کمیل چند روایت و دعا که در غایت اشتهار می‌باشد در کتب اهل تشیع نقل گردیده است. از جمله حدیث حقیقت است که در آثار مبارکه بهائی به کرات مذکور شده و بعضی از آن آثار نقل گردید. دیگر حدیث مربوط به شناسائی و حقیقت نفس است که طریحی آن را در ذیل "نفس" در مجمع‌البحرین (طهران: المكتبة المرتضویة، ج ۴، صص ۱۱۶-۱۱۵) آورده است. دعای نیمه شعبان و شبهای جمعه از کمیل بن زیاد در کتاب کلیات مفاتیح‌الجنان (طهران: طبع کتاب، صص ۱۱۸-۱۱۹) اثر حاج شیخ عباس قمی مذکور شده، و بعضی از کلمات امیرالمؤمنین خطاب به کمیل در ذیل شماره ۱۴۷ و ۲۵۷ در بخش کلمات قصار آن حضرت در نهج‌البلاغه (طهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰ ه. ش. ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی) مطبوع و منتشر است. شرح مفصل احوال کمیل بن زیاد نخعی از جمله در روضات‌الجنت میر سید محمدباقر خوانساری (ج ۶، صص ۴۰۱-۴۰۸) مندرج گشته و جناب اشراق‌خاوری نیز در ذیل "روایت کمیل" در کتاب قاموس ایقان (ج ۲، صص ۷۸۱-۷۸۵) مطالب لازمه را در باره شرح احوال و روایات او به رشته تحریر کشیده‌اند.

حدیث حقیقت و ترجمه و توضیح مختصر آن به نقل از روضات‌الجنت (ص ۴۰۳) به شرح ذیل است:

"... در رجال نیشابوری مینویسد کمیل از ویژگیان حضرت امیرالمؤمنین (ع) بوده. هنگامی در رکاب آن حضرت شرفیاب بود. در ضمن پرسشهایی به عرض رسانید ماء‌الحقیقه حقیقت چیست؟ فقال مالک و الحقیقه تو را با حقیقت چکار، فقال الکمیل اولست صاحب سرک؟ مگر من از اصحاب سر شما نیستم؟ فقال بلی ولكن یرشح علیک ما یطفح منی، فرمود آری، ولكن اگر ترش‌چی از من به تو بشود جام استعداد تو را لبریز می‌سازد بر اثر جوشش مقداری از دیگ کمالات من خواهد بود. فقال او مثلک تخب سائلا؟ آیا مانند شما که سراپا رحمتید سائل

را محروم می‌سازید؟ فقال الحقیقه کشف سبحات الجلال من غیر اشاره. فرمود حقیقت آن است که نقابهای جلال و عظمت او را بدون اشاره از چهره ذات بزدا کنید. قال زدنی بیانا. بیش از این بفرمائید. قال محوالموهوم و صحوالمعلوم. حقیقت آن است که آنچه موهوم و بی‌اساس است از ریشه برکنی و آنچه اصل و پابرجاست در مظاهر هستی به ظهور برسانی و حق را همه جا در چهره خلق مشاهده کنی. فقال زدنی بیانا. بیش از این بفرمائید. قال هتک الستر لعلیه السر تا به آنجا که بر اثر چیرگی اسرار حقیقت پرده برداشته شود و باطنی که همه چشم انتظار او هستند هویدا گردد. قال زدنی بیانا. گفت ظرفم بیش از این کن مال مال. قال جذب الاحدیة لصفة التوحید. حقیقت آن است که جناب احدیت، باطن سالک را به صفت توحید خود مجذوب سازد و او را دیوانه یکتائی خود گرداند. قال زدنی بیانا. با بیان دیگر دم‌ساز کن. قال نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره. نوری است که از بامداد ازلیت می‌درخشد و هیاکل توحید و مظاهر ربّانی او را درخشان می‌سازد. فقال زدنی بیانا. باز عاشق‌وار گفتا کن بیان. قال اطف السراج فقد طلع الصبح. فرمود چراغ ظاهر را خاموش کن که صبح حقیقت دمید با آنچه گفته شد. چراغ حقیقت، نه بلکه خورشید حقیقت، در لباس مرتضائی آشکار شد. دیگر با ظهور مظهر حقیقی او نیازی به هیچ حقیقت و هیچ مرتبه‌ای نمی‌باشد. هوالحقّ..."

دوم - حضرت ربّ اعلیٰ در باب شانزدهم از واحد دوم کتاب بیان چنین می‌فرمایند: "... این است حقیقت جنّت در عالم حیات و بعد از موت لا یعلم الا الله هنالک ما لا عین رأّت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر قد خلق الله فیها من کل ما کل عنه من فضله سائلون..."

حدیثی که در عبارات فوق نقل شده از احادیث قدسیه‌ای است که به صورت ذیل در کتاب الاحادیث القدسیه (ص ۶۱) مذکور شده است:

"... قال الله: اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأّت و لا اذن سمعت، و لا خطر علی قلب بشر." برای ملاحظه مآخذ این حدیث و شرح آن به صفحات ۶۱ تا ۶۴ کتاب فوق مراجعه فرمائید.

حدیث مزبور در فیض‌القدیر (ج ۲، ص ۴۶۷، حدیث شماره ۲۳۱۹) به این صورت نیز آمده است که "ان فی الجنة ما لا عین رأت و لا اذن سمعت، و لا خطر علی قلب احد."

حضرت عبدالبهاء در آثار خود به کرات به این حدیث استشهاد فرموده‌اند. از جمله در یکی از الواح آن حضرت چنین آمده است:

"... بلی در بیانات الهیه این ذکر موجود که جنت عرفان حق است و نار احتجاب از رب‌الارباب. از این بیان مقصود این نیست که دیگر عالم الهی نه و فیض نامتناهی نیست. استغفرالله عن ذلک. بلکه مقصد چنین است که عرفان و احتجاب به منزله شجر است و نعیم و جحیم در جمیع عوالم الهیه به منزله ثمر. در هر رتبه‌ای از مراتب نعمت و نعمت موجود. در عالم فواد عرفان نعمت و احتجاب نعمت است، زیرا اساس هر نعمت و نعمت در عوالم الهیه این دو است، ولی در جهان حق نفوس مقبله را مالا رأت عین و لا سمعت اذن و لا خطر بقلب بشر موجود، زیرا این عالم فانی مانند عالم رحیم است که کمالات و نقائص جسمانی انسان در عالم رحیم معلوم نه، چون از عالم رحیم به این عالم آید، نقائص و کمالات جسمانی ظاهر و آشکار گردد و انسان در عالم رحیم از هر دو بی‌خبر..." (من مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۲۸۳-۲۸۴)

سوم - حضرت ربّ اعلیٰ در باب چهارم از واحد سوّم کتاب بیان چنین می‌فرمایند: "... طوبی از برای نفسی که در نزد هر ظهور متقمّص قمیص حدیث عسکری صلوات‌الله علیه گردد که روح‌القدس فی جنان الصاقوره ذاق من حدائقنا الباکوره و مراد کلمات بدیعه از شجره حقیقت است..."

حدیث فوق در بحارالانوار مجلسی (ج ۲۶، ص ۲۶۵) مذکور شده و فقره‌ای از آن چنین است: "... فالكلیم اُلبس حلّة الاصطفاء لمّا عهدنا منه الوفاء، و روح‌القدس فی جنان الصاقوره ذاق من حدائقنا الباکوره و شیعتنا الفئه الناجیه و الفرقة الزاکیه..."

حضرت عبدالبهاء در نقل و استشهاد به حدیث فوق در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند:

"تفلیس"

جناب آقا سید رضا علیه التّحیّة و الثّناء

یا ابن رسول اللّٰه. در روایت صحیحہ وارد کہ شخصی از حضرت امیر علیہ السلام سؤال نمود کہ خدا حافظ انسانست؟ فرمود بلی. گفت یقین داری؟ فرمود مطمئنم. عرض کرد پس خویش را از بام بینداز. فرمود مرا سزاوار نہ، مرا شایان نہ کہ حقّ را امتحان نمایم، بلکه حقّ را سزاوار کہ مرا آزمایش و امتحان فرماید، زیرا کفّہ میزان انسان تحمّل آن بار گران ننماید، بلکه کفّہ حتّی شاهین میزان پراکنده و متلاشی شود. این است حقیقت حال ہر طالبی حقّ امتحان ندارد. مطلوب باید طالب را امتحان نماید، استاد تلمیذ را امتحان نماید، نہ تلمیذ استاد را. با وجود این انا نتحمّل منک هذا الأمر العظیم فانظر الی الاشارة لأنّ فیہ البشارة و فی الحدیث الصّاقورہ ذاق من حدائقنا الباکورہ الشّجرۃ نامیہ و النعمۃ وافیہ و الرّحمة سابغہ و الموهبة لاحقہ و علیک التّحیة و الثّناء.

اگر انصاف باشد در این ظهور اعظم نفس ظهور بہ جمیع شئون معجزات است. حتی معجزات باہرہ نیز بہ حسب ظاہر اغیار شہادت می دهند و اہل عراق در بغداد حیران بودند، ولی ما اظہار چنین امور ننمائیم، زیرا از مسموعات است و برہان از برای دیگران نگردد، ولی کلّ منصفان شہادت می دهند کہ حضرت بہاء اللّٰه از جمیع شئون و اطوار و آثار اظہار معجزات می فرمود. چہ معجزہای اعظم از این کہ امرش را در سجن اعظم در زیر زنجیر بلند فرمود و شرق و غرب را بہ حرکت آورد. این یک معجزہ از معجزات بہاء اللّٰه. فاتوا بمثلها ان کنتم صادقین و علیک البہاء الأبی. ع ع"

حدیث مورد مطالعہ بہ کرات و مرّات در آثار شیخ احمد احسانی مورد نقل و توضیح قرار گرفته است. از جملہ در شرح الزیارة (ج ۱، ص ۱۲۶) می فرماید:
 "... قال أبو محمد العسكري عليه السلام: «و روح القدس فی جنان الصاقورة ذاق من حدائقنا الباکورة» و الباکورة أول الثمرة أي أول ثمرة الوجود و أول من ذاقها

أى قبلها روح القدس و هو العقلى الكلى و هو أول خلق من الروحانيين عن يمين العرش ...»

چهارم - حضرت ربّ اعلىٰ در باب دوازدهم از واحد سوّم کتاب بیان چنین می‌فرمایند: "... این است سرّ کلام امیرالمؤمنین (ع) انا النقطة تحت الباء ...» در کتاب شرح گلشن راز اثر شمس‌الدین محمد لاهیجی (صص ۴۷۵-۴۷۶) چنین آمده است:

"«مجازی نیست احوال حقیقت نه هر کس یابد اسرار طریقت»
یعنی احوال حقیقت که انبیاء و اولیاء - علیهم السّلام - از آن اخبار فرموده‌اند، مانند «رأیت ربّی فی احسن صورة» و «لی مع الله وقت» و «من رأنی فقد رأى الحق» و مثل قول علیّ بن ابی طالب - علیه السّلام - «انا نقطة باء بسم الله و انا جنب الله الذی فرطم فيه و انا القلم و انا اللّوح المحفوظ و انا العرش و انا الكرسيّ و انا السّموات السّبع و الارضون» و حکایت در این معنی از اولیاء بسیار است، مانند «سبحانی ما اعظم شأنی» و «لیس فی جبتی سوى الله» و «انا الحق» و «انا الفاعل فی هذا العالم» و «لیس بینی و بین ربّی فرق الا انّی تقدّمت بالعبودية» و «انا اقلّ [من] ربّی بسنتین» و غیر هذا کسی فکر باطل نکند که سخنان چند مجازی غیرواقعی بوده و حقیقتی نداشته است؛ چه این همه احوال آن کاملان است که در مراتب کشف و شهود برایشان ظاهر شده و ایشان به آن متحقّق گشته‌اند و بیان حالات واقعی خود فرموده‌اند و نه چنان است که هر کسی اسرار طریقت می‌تواند دریافت؛ چه آن معنی مشروط به شرایط بسیار است از قابلیت فطری و ارشاد پیر راهبر و سلوک و ریاضات و قطع منازل که ارباب طریقت تعیین نموده‌اند و تأییدات الهی و استقامت در احوال ...»
و در فصل تعلیقات همین کتاب (ص ۶۹۰) در باره عبارت «انا نقطة باء بسم الله ...» چنین مذکور است:

"... به صورت «انا النقطة التي تحت الباء المبسوطة» به حضرت علی (ع) نسبت داده شده است. مشارق انوارالیقین، ص ۲۱ و همچنین است «انا نقطة باء بسم

اللّه» ر.ک. رساله‌های شاه نعمت‌الله ولی، ج ۲، رساله هدايت، ص ۲۰۵ و ج ۳، رساله ذوقیات، ص ۱۷.

در تمهیدات، ص ۱۱۴ «انا نقطة باء بسم الله» منسوب به شبلی است و در الرسالة القشیریة، ص ۷۶، این عبارت از قول مردی خطاب به شبلی بیان شده است: «و جاءه رجل فقال له الشبلی: ما انت؟ فقال: يا سيدي النقطة التي تحت الباء. فقال: انت شاهدي ما لم تجعل لنفسك مقاماً.»

«انا جنب الله» که در عبارت متن موجود است، در مجمع البحرین، ج ۲، ص ۲۷ قول علی (ع) محسوب شده است و «انا اللوح و انا القلم و انا العرش و انا الكرسي و انا السموات السبع» نیز از حضرت علی (ع) نقل شده است. مشارق انوارالیقین، ص ۱۵۹.

کلام حضرت امیرالمؤمنین را حاجی زین العابدین شیروانی در ریاض السیاحه (ص ۳۶۰) به این نحو نقل نموده است که: "... از حضرت سرور اولیاء علی مرتضی مأثور است که: بالباء ظهر الوجود و بنقطة تمیز العابد عن المعبود و انا نقطة تحت باء بسم الله."

برای مطالعه شرح مباحث در این مقوله به کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار شیخ سید حیدر آملی (صص ۷۰۰-۷۰۱)، و نیز به کتاب اسرار النقطة، اثر امیر سید علی همدانی با مقدمه و تصحیح و ترجمه و تعلیق محمد خواجهی مراجعه فرمائید. شیخ حافظ رجب بن محمد بررسی در کتاب مشارق انوار الیقین (ص ۱۲) در باره نقظه و باء چنین می نویسد:

"و اما الالف المبسوط و هو الباء ب فهي اول وحی نزل علی رسول الله (ص) و اول صحیفة آدم و نوح و ابرهیم و سرها من انبساط الالف فیها و سرّ القيامة بقیام طرفه و هو سرّ عالم الاختراع و الانوار و الاسرار الحقیقة مرتبطة بنقطة الباء و اليها الاشارة بقول امیر المؤمنین (ع) انا النقطة التي تحت الباء و سرّ الباء و المبسوطه یسیر الی الالف القائم المبسط فی ذاتها المحتجب فیها و کل قال محی الدین الطائی الباء حجاب الربوبية و لو ارتفعت الباء لشهد الناس ربهم."

و در صفحه ۳۵ کتاب مشارق انوار الیقین شیخ رجب بررسی چنین می نویسد:

"فعلم انّ الفيض الأوّل عن حضرة الاحدية هي نقطة الواحدة و عنها ظهر الف الغيب و امتدّ حتى صار خطّه و هو مركّب من ۳ نقط واحد و واحد و واحدة و واحدة فالواحدة لها العلم و العقل و روح القدس و حروفها الالف و منها يبتدى الموجودات و اليها ينتهى ۲ النقطة الواحدة و هي روح الله و نفخت فيه من روحى و حرفها الباء و هي الحجاب و هي ظاهر النقطة الواحدة و جسدها و لها الحكم الظاهر و حقيقتها النبوة و عنها ظهرت الموجودات و باطنها نقطة الواحدة قال ع عن الباء ظهر الوجود و بالنقطة تبين العابد عن المعبود و قال حكم بالباء عرفه العارفون و ما من شىء الاّ و الباء مكتوبه عليه..."

پنجم - حضرت ربّ اعلىٰ در باب چهارم از واحد چهارم کتاب بیان چنین می‌فرمایند:

"ملخص اين باب آنکه ارواح كلّ اشياء راجع می‌گردد بهیکل انسانی و جنّت كلّ اشياء در جنّت انسانی است که مثال آن این است که اگر قطعه الماس بلامثلی در نزد مؤمنی باشد اعزاز آن الماس باعزازى است که بواسطه آن در نزد مؤمن ظاهر می‌گردد و همچنین كلّ شىء و این هیکل راجع می‌گردد باسم و صفت اگر فوآد او مدلّ على الله است در ظلّ له الاسماء الحسنی عندالله ذکر می‌گردد و اگر از صفت است در صفات او ذکر می‌گردد. این است علوّ معنى حدیث ليس الاّ الله و اسمائه و صفاته. و این هیکل حکم اسمیت و صفتیت بر او نمی‌گردد الاّ آنکه در نزد هر ظهوری در ظلّ آن ظهور داخل گردد والاّ مرتفع میشود حکم ایمان از او و چگونه حکم اسمیت و صفتیت..."

حضرت ربّ اعلىٰ حدیث فوق را در پنج شأن (صص ۴۴۴-۴۴۵) نیز نقل نموده چنین می‌فرمایند:

"... ادلاء اسماء و عبادی که به دلیل و حکمت در ظهورالله داخل می‌گردند ... آنها اعز و اجل قدرند از ذکر و وصف، زیرا کینونات آنها در مقام مرآتیت اسماء بوده و هست و ظواهر آنها در مقام دلالت بر شمس حقیقت بوده و خواهد بود و

در آنها نیست الا مثل شمسی که در مرآت است. در هر ظهور به آنها دین ظاهر می‌گردد و از برای آنها باهر می‌شود و این است معنی سرّ حدیث لیس الا الله و اسمائه و صفاته که در مقام ظاهر لم یکن الا شمس الحقیقه و ادلائها بیان آن می‌گردد..."

حدیث فوق را در کتب اصلی احادیث اهل تشیع نیافتیم، اما در قرآن است (سوره طه (۲۰)، آیه ۸) که: "اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى"

شیخ احمد احسائی در شرح‌الزیاره (ج ۱، صص ۲۱۳-۲۱۴) می‌نویسد:

"... إن كل ما في الكون صفاته من الذوات و الصفات الجواهر و الأعراف لأنها آثاره. و الآثار صفات فمعنى توحيد الصفات أنه ليس إلا صفاته و آثاره و الآثار صفاته، كما قال عليه السلام: لا يرى فيه نور إلا نورك لأن الأشياء آثاره و صفات أفعاله و أفعاله صفاته و صفات الصفات صفات، فكما أنك إذا نظرت إلى الشمس لا تجد إلا الشمس و أشعتها و هي آثارها و صفاتها فكذلك في التمثيل آثار الله..."

و در رساله "بیان الاحسان لاهل العرفان" که در کتاب مصنفات فارسی اثر علاءالدوله سمنانی به طبع رسیده (ص ۱۹۱) سمنانی چنین نوشته است:

"... آنچه جنید - قدس الله سره - فرموده است که لیس شیء فی الوجود سوی الله تعالی، چنین فهم کنی که هیچ چیز وجود ندارد جز ذات حقّ و صفات او، که به ذات او قائم است و مصادر افعال اوست، و از آن افعال اشیا ظاهر می‌شود. پس هر چه موجود باشد یا اثر او باشد که به سبب فعل او ظاهر شده، یا فعل او باشد که از صفت او صادر گشته، یا صفت او بود که مر ذات او را ثابت است و به ذات او قائم، یا ذات او باشد که به خود قائم است و همه اشیا بدو قائم."

و در صفحات ۲۲۵-۲۲۶ کتاب مصنفات فارسی نوشته علاءالدوله سمنانی چنین آمده است:

"... وجود حقّ، ذات واجب الوجود است که به صفات کامله متصف است ازلا و ابداً. و وجود مطلق فعل او که از صفت او صادر می‌شود. و وجود مقید آن اثری است که به سبب این فعل به ظهور می‌پیوندد. و چون در وجود غیر از ذات حقّ و صفات او و افعال او و آثار او هیچ چیز دیگر نیست، وحدت در کثرت محقق، و

حقیقت الا کل شیء ما خلا الله باطل نصب دیده، و سرّ لیس فی الوجود سوی الله روشن تر. و توحید در این مقام دست مرافقت در گردن موافقت انداخته بر سریر سر عارف متمکن نشسته. بحمدالله و منه، و از فوطه اتحاد و حلول و شبهه تشبیه و تعطیل خلاص یافته ..."

ششم - حضرت ربّ اعلیٰ در باب چهارم از واحد چهارم کتاب بیان چنین می فرماید: "... این است معنی حدیث فیه سنه من یوسف یباع و یشتی ..."

حدیث مورد اشاره دو بار در بحار الانوار (ج ۱۲، ص ۲۸۳، و ج ۵۱، ص ۱۴۲) آمده است. متن حدیث مزبور چنین است:

"... عن الحمیری، عن أحمد بن هلال، عن ابن أبي نجران، عن فضالة، عن سدیر قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: أن فی القائم سنّة من یوسف قلت: كأنک تذكر حیرة أوغیة قال لی: و ما تنکر من هذا هذه الأمة أشباه الخنازیر إن إخوة یوسف كانوا أسباطاً أولاد أنبیاء تاجروا یوسف و بايعوه و خاطبوه و هم إخوته و هو أخوهم، فلم یعرفوه حتّی قال لهم یوسف علیه السلام: أنا یوسف. فما تنکر هذه الأمة الملعونة أن یكون الله عزّ و جلّ فی وقت من الأوقات یرید أن یستر حجّته، لقد کان یوسف إلیه ملک مصر و کان بینه و بین والده مسیره ثمانية عشر يوماً فلو أراد الله عزّ و جلّ أن یعرف مکانه لقدر علی ذلك و الله لقد سار یعقوب و ولده عند البشارة تسعة آیام من بدوهم إلی مصر، و ما تنکر هذه الأمة أن یكون الله یفعل بحجّته ما فعل بیوسف أن یكون یرسیر فی أسواقهم و یطأ بسطهم و هم لا یعرفونه حتّی یأذن الله عزّ و جلّ أن یعرفهم نفسه كما أذن لیوسف حین قال: «هل علمتم ما فعلتم بیوسف و أخیه إذ أنتم جاهلون قالوا أئنک لأنت یوسف قال أنا یوسف و هذا أخی»."

شیخ صدوق نیز حدیث مزبور را در کمال الدین و تمام النعمة (ج ۲، صص ۱۰-۱۱، با ترجمه فارسی آیت الله کمره ای) آورده است. مضمون فارسی حدیث با توجه به مآخذ فوق آن است که سدیر می گوید که از امام ششم شنیدم که می فرمود براستی در قائم شباهتی (سنتی) به یوسف وجود دارد. گفتم گویا حیرت یا غیبت او را می فرماید. فرمود این امت همانند خنازیر منکر نباشند که برادران یوسف

پیغمبرزاده و اسباط بودند و با آن که برادر یوسف بودند و با او تجارت می‌کردند او را نشناختند تا خود یوسف به آنها گفت که من یوسفم. این امت چرا انکار می‌کنند که خدای عزّ و جلّ در یک وقتی از اوقات اراده کند که حجّت خود را پنهان نگهدارد. یوسف پادشاه مصر بود و فاصله او با پدرش هجده روز راه بود. اگر خدا می‌خواست جای او را به وی نشان می‌داد. به خدا وقتی مژده وی به یعقوب رسید نه‌روزه این راه را درنوردید و از بیابان به مصر آمد. این امت چرا منکرند که خدای عزّ و جلّ با حجّت خود آن کند که با یوسف کرد. حضرت حجّت در بازارهای آنان می‌گردد و بر فرش آنها گام می‌نهد، ولی مردم او را نمی‌شناسند تا خدا اجازه دهد که خود را به آنان معرفی نماید، چنانچه به یوسف اجازه داد و به آنها گفت آیا می‌دانید در نادانی با یوسف چه کردید؟ گفتند گویا تو خود یوسف باشی! گفت من یوسفم و این برادر من است.

مفهوم این مطلب که بین حضرت حجّت و یوسف این شباهت وجود دارد که خلق او را می‌بینند، ولی او را نمی‌شناسند در حدیث دیگری از امام جعفر صادق نیز آمده است که متن آن به نقل از بحار الانوار مجلسی (ج ۵۱، ص ۲۲۴) به شرح زیر است:

"... قال أبو عبد الله عليه السلام: إنَّ في صاحب هذا الأمر سنناً من الأنبياء: سنّة من موسى ابن عمران، و سنّة من عيسى، و سنّة من يوسف، و سنّة من محمد صلّى الله عليه و عليهم. فأما سنّته من موسى فخائف يترقب. و أما سنّته من عيسى فيقال فيه ما قيل في عيسى. و أما سنّته من يوسف فالستر جعل الله بينه و بين الخلق حجاباً يرونه و لا يعرفونه. و أما سنّته من محمد صلّى الله عليه و عليهم فيهدى بهداه و يسير بسيرته."

در شباهت بین حضرت حجّت و حضرت یوسف حدیث دیگری نیز غالباً مورد استشهاد قرار می‌گیرد که در آن وجه تشابه این دو نفس سجن و غیبت بیان شده است. متن حدیث مزبور به نقل از بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۳۴۷) به شرح ذیل است:

"... سمعت أبا جعفر الباقر عليه السلام يقول: في صاحب هذا الأمر شبه من أربعة أنبياء: شبه من موسى، و شبه من عيسى، و شبه من يوسف، و شبه من محمد"

صلی الله علیه و آله. فقلت: [و] ما شبه موسی؟ قال: خائف یترقّب. قلت: و ما شبه عیسی؟ فقال: قیل فیہ ما قیل فی عیسی. قلت: فما شبه یوسف؟ قال السّجن و الغیبة. قلت: و ما شبه محمد صلی الله علیه و آله؟ قال: إذا قام سار بسیرة رسول الله صلی الله علیه و آله إلاّ أنّه یبین آثار محمد، و یضع السیف ثمانية أشهر هرجاً هرجاً حتّی یرضی الله. قلت: فكيف یعلم رضا الله؟ قال یلقى الله فی قلبه الرّحمة."

ترجمه حدیث به نقل از ترجمه فارسی جلد سیزدهم کتاب بحار الانوار (طبع سنگی، ۱۳۰۲ ه.ق.، ص ۳۲۷) به شرح ذیل است:

"... از باقر (ع) شنیدم میفرمود که در صاحب این امر شباهتی هست به چهار پیغمبر، شباهتی به موسی، و شباهتی به عیسی، و شباهتی به یوسف، و شباهتی به محمد (ص). عرض کردم که شباهتش به موسی از چه راهست؟ فرمود که خَائِفٌ یتَرَقَّبُ، یعنی ترسان و منتظر است، چنانچه موسی در وقت گریختن از مصر به مداین شعیب ترسان و منتظر بود. عرض کردم که شباهتش به عیسی از چه راهست؟ فرمود که در حقّ او گفته میشود چیزی که در حقّ عیسی گفته شد، یعنی در حقّ او گفته میشود که او مرده است یا هلاک گردیده، چنانچه در حقّ عیسی گفته گردید. عرض کردم که شباهتش به یوسف از چه راهست؟ فرمود که زندان و غیبت است. عرض کردم که شباهتش به محمد (ص) از چیست؟ فرمود از این راهست که آن حضرت در وقت خروجش با سیرت و طریقه رسول خدا (ص) رفتار میکند. آگاه شوید که او آثار محمد (ص) را بیان میکند و ظاهر میگرداند و شمشیرش را هشت ماه میکشد و طوایف مختلفه را از خلاق به قتل میرساند تا به حدّی که خدا راضی شود. عرض کردم که آن حضرت چگونه میداند که خدا راضی شده؟ فرمود که خدا به دلش رحم می اندازد و به خلاق رحم میکند. آن وقت میداند که خدا راضی شده..."

هفتم - حضرت ربّ اعلیٰ در باب یازدهم از واحد چهارم کتاب بیان چنین می فرمایند: "... این همه بزرگی مجتهدین که می بینی که در دین اسلام می کنند بواسطه قول امام علیه السّلام است که فرموده در حدیث مطوّل که محل ثمره این

است که الرّاد علیه الرّاد علينا و الرّاد علينا الرّاد علی رسول الله و الرّاد علیه الرّاد علی الله ..."

حدیث فوق در بحار الانوار (ج ۱۰۰، ص ۱۲۲) به این صورت آمده است:
 "... عن عبدالرحمن بن مسلم قال: دخلت علی الكاظم علیه السلام فقلت له: أيما أفضل الزيارة لأمرير المؤمنين صلوات الله عليه وأولأبي عبدالله عليه السلام أو لفلان أو فلان و سمیت الائمة واحدا واحدا؟ فقال لی: یا عبدالرحمن بن مسلم من زار أولنا فقد زار آخرنا، و من زار آخرنا فقد زار أولنا و من تولی أولنا فقد تولی آخرنا و من تولی آخرنا فقد تولی أولنا، و من قضی حاجة لأحد من أولیائنا فكأنما قضایها لجمعینا. یا عبدالرحمن أحببنا و أحببنا فینا و أحبب لنا و تولنا و تول من يتولانا و أبغض من یبغضنا ألا و إن الرّاد علينا كالرّاد علی رسول الله صلی الله علیه و آله جدنا و من ردّ علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقد ردّ علی الله. ألیا عبدالرحمن من أبغضنا فقد أبغض محمداً و من أبغض محمداً فقد أبغض الله جلّ و علا، و من أبغض الله جلّ و علا كان حقاً علی الله أن یصلیه النار و ما له من نصیر."

هشتم - حضرت ربّ اعلیٰ در باب یازدهم از واحد چهارم کتاب بیان چنین می فرماید: "... در حدیث تفسیر شرح بقره ذکر شده که جوهر ذکر این است من سرّ مؤمناً فقد سرّنی و من سرّنی فقد سرّ الله ..."

این حدیث در بحار الانوار (ج ۷۴، ص ۲۸۷) به این نحو آمده است: "... عن ابی حمزة الثمالی قال: سمعت ابا جعفر (ع) یقول: قال رسول الله (ص): من سرّ مؤمناً فقد سرّنی و من سرّنی فقد سرّ الله"

و در صفحه ۴۱۳ بحار الانوار (ج ۷۴) همین حدیث این چنین نقل شده است: "و نروی عن الصادق (ع) انه قال: من سرّ مؤمناً فقد سرّنی، و من سرّنی فقد سرّ رسول الله (ص) و من سرّ رسول الله فقد سرّ الله، و من سرّ الله ادخله جنته." حضرت ربّ اعلیٰ حدیث فوق را به صورت "من سرّ مؤمناً کمن سرّنی" در کتاب پنج شأن (ص ۴۴۱) نیز نقل فرموده اند.

نهم - حضرت ربّ اعلیٰ در باب دوّم از واحد هشتم کتاب بیان چنین می‌فرماید: "... این است قول مرحوم شیخ در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه که حضرت می‌فرماید و سیصد و سیزده نفر که در آن روز اتقیای آن ظهورند متحمّل نمی‌شوند و حضرت صادق (ع) ذکر کاف در حقّ ایشان میکند. بعد از نهی بسیار که نمیتوانی متحمّل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیرالمؤمنین (ع) بردار تو بر میداری. فی الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلاً. و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت به او شنودند و او چون متحمّل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد..."

متن حدیث امام جعفر صادق که در بیان فوق به آن اشاره شده به نقل از بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۳۲۶) چنین است:

"... قال الصادق علیه السلام: کأنتی انظر إلی القائم علی منبر الکوفة و حوله أصحابه ثلاث مائة و ثلاثة عشر رجلاً عدّة أهل بدر، و هم أصحاب الألوية و هم حکام الله فی أرضه علی خلقه، حتّی یستخرج من قبائه کتاباً مختوماً بخاتم من ذهب عهد معهود من رسول الله صلّی الله علیه و آله فیجفلون عنه أجفال الغنم، فلا یبقی منهم إلاّ الوزیر و أحد عشر نقیباً كما بقوا مع موسى بن عمران علیه السلام. فیجولون فی الأرض فلا یجدون عنه مذهباً، فیرجعون إلیه و الله إنّی لأعرف الکلام الذی یقوله لهم فیکفرون به.

توضیح: أجفل القوم أى هربوا مسرعین."

ترجمه این حدیث به نقل از ترجمه فارسی بحار الانوار جلد سیزدهم (ص ۳۱۷) آن که:

"... صادق آل محمد فرمود گویا قائم را در بالای منبر کوفه می‌بینم در حالتی که اصحاب او که سیصد و سیزده نفر مرد که به قدر اصحاب بدر اند در اطرافش می‌باشند و ایشانند صاحبان ولایت و دوستی ما و ایشانند حکام خدا در روی زمین بر مخلوقاتش. پس آن حضرت از زیر قبایش مکتوبی که با مهر طلا سر به مهر شده بیرون می‌آورد و آن عهدنامه‌ایست از رسول خدا. وقتی که اصحاب آن حضرت عهدنامه را می‌بینند مانند گوسفند از سر او متفرّق و پراکنده میشوند و از ایشان در خدمت آن حضرت کسی نمی‌ماند مگر وزیر و یازده نفر نقیب، چنانچه

این مقدار در نزد موسی بن عمران ماند. پس آنان که متفرق میشوند در اطراف زمین میگردند و چاره نمیجویند، باز به خدمت آن حضرت برمیگردند. به خدا سوگند یاد میکنم هر آینه من میدانم آن سخن را که قائم به ایشان میگوید و ایشان آن را انکار کرده از او میگیرند."

حدیث دیگری با مضامین فوق در بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۳۵۲) آمده است که میگوید:

"... عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: كَأَنِّي بِالْقَائِمِ عَلِ مَنبَرِ [الْكُوفَةِ] عَلَيْهِ قَبَاءٌ، فَيُخْرَجُ مِنْ وَرِيَانِ قَبَائِهِ كِتَابًا مَخْتُومًا بِخَاتَمِ [مَنْ] ذَهَبٍ فَيَفْكُهُ فَيَقْرَأُهُ عَلَى النَّاسِ فَيَجْفَلُونَ عَنْهُ إِجْفَالَ الْغَنَمِ، فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا النِّقْبَاءُ، فَيَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ، فَلَا يَلْحَقُونَ مَلْجَأَ حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَيْهِ وَ إِنِّي لِأَعْرِفُ الْكَلَامَ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ ..."

جناب صدرالصدور در استدلالیه مختصر صدرالصدور (صص ۹۳-۹۴) حدیث فوق را نقل فرموده و در شرح و توضیح آن چنین مرقوم داشته‌اند:

"یعنی حضرت صادق علیه آلاف التحية و الثناء فرمود گویا مشاهده میکنم قائم جل کبریائیه را که بر مسند امر جالس گردیده و قبائی در بر دارد و از گوشه وی کتابی را مختوم بخاتم ذهب بیرون آورده می‌گشاید و بر خلق قرائت می‌فرماید و مردم چون گوسفندان از حضرتش گریخته متفرق می‌گردند و جز نقباء احدی باقی نمیماند. سپس به کلامی تکلم مینماید و اصحاب بهر جهت متوجه میشوند ملجأ و پناهی نمی‌یابند و عاقبت بازگشت نموده باستان مبارکش راجع می‌گردند. همانا من میدانم بچه کلام تکلم میفرماید که احباب از گردش می‌پاشند ..."

مقصود از قبائی که در حدیث شریف مذکور گردیده مستور بودن جمال قدم جل ذکره الاعظم است به حجاب نوریه، چه که اهل بیان در ابتدای ورود به دارالسلام ذات مقدس حق را از حروفات بیانیه تصور مینمودند، تا اینکه طلعت قدسیه نورا به ید باسطه کشف غطاء فرمود و به انامل قدرت ختام مسک را از کتاب الهی بگشود."

حضرت بهاء الله در اشاره به حدیث فوق در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند:

"... چون ناس ضعیف و محتجب مشاهده میشوند لذا فَضْلاً لَهُمْ شمس حقیقت بذکر ذرّه مشغول و بحر قدم بوصف قطره ناطق، اینست که نقطهٔ اولیه باسم بایّت ظاهر شدند، و باین مقدار هم ناس راضی نشدند تا چه رسد بذکر ولایت و أمثال آن، و حال آنکه این مقامات کلّها و فوق آن بکلمه‌ای از بحر جودش ظاهر و موجود گشته و بأمری معدوم و مفقود خواهد شد. حضرت اعلیٰ در این مقام در بیان فارسی ذکری فرمود از قول شیخ أحمد أحسائی عَلَیْهِ بِهَاءُ اللَّهِ که نفسی از ایشان سؤال نمود از کلمه‌ای که قائم بآن تکلم می‌فرماید و سیصد و سیزده نفر که در آن روز از اُتقیاء و نقبای آن ظهورند متحمل نمیشوند. جناب شیخ از ذکر کلمه ابا و امتناع فرمودند وَ قَالَ أَنْكَ لَنْ تَقْدِرَ أَنْ تَحْمِلَهَا. بعد از اصرار فرمودند اگر قائم بتو بفرماید دست از ولایت امیر المؤمنین بردار بر میداری؟ فی الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلاً. و نقطه در این مقام می‌فرماید: و ظاهر است نزد اهل حقیقت که حضرت شیخ کلمه را از لسان قائم باو شنوید و او چون متحمل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد، انتهی ..."(لثالی الحکمة، ج ۲، صص ۶۰-۶۱)

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر چنین می‌فرماید:

"... باید اهل بهاء از مالک اسماء در کلّ احیان سائل و آمل شوند که شاید اهل انشاء از فیوضات ایامش محروم نمانند. جمیع علماء به این کلمه ناطق بودند و مکرّر در زمان طفولیت نفس حقّ اصغا نموده میگفتند آیا آن کلمه قائم چه کلمه‌ایست که نقبا از آن فرار اختیار مینمایند. بگو آن کلمه حال ظاهر و شما قبل از استماع فرار نموده‌اید و ملتفت نیستید. و آن کلمه مبارکه مکنونه مخزونه مصونه اینست هو در قمیص انا ظاهر و مکنون بانا المشهود ناطق. اینست آن کلمه‌ای که فرائض مشرکین از آن مرتعد شده. سبحان الله در جمیع کتب قبل عظمت این یوم و عظمت ظهور و عظمت آیات و عظمت کلمه و عظمت استقامت و عظمت شأن و مقام ذکر شده. معذلک خلق از او غافل و محتجب ..."

(مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۱۶۵) و نیز نگاه کنید به کتاب اسرار الآثار (ج ۵، ص ۲۳۷) تألیف جناب فاضل مازندرانی؛ و شرح الزیارة (ج ۳، ص ۷۷) اثر شیخ احمد احسائی.

دهم - حضرت ربّ اعلیٰ در باب چهاردهم از واحد هشتم کتاب بیان چنین می‌فرماید: "... این است سرّ کلام اهل بیت (ع) در ظهور که میگردد اسفل خلق، اعلای خلق؛ و اعلای خلق، اسفل خلق..."

حضرت بهاء الله نیز در کتاب *ایقان* (ص ۹۶) مطلب مزبور را به صورت "يجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم" نقل فرموده‌اند. این بیان از حضرت علی امیرالمؤمنین است که در *نهج البلاغه* (ص ۱۷) چنین می‌فرماید:

"... أَلَا وَإِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلَبُنَّ بَلْبَلَةً. وَ لَتُعْرَبُنَّ عُرْبَلَةً. وَ لَتَسَاطُنَّ سَوَطَ الْقَدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ. وَ لَيْسَبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرًا. وَ لَيَقْصُرَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا سَبْقًا. وَ اللَّهُ مَا كَتَمْتُ وَ شَمَّةً وَ لَا كَذَبْتُ كَذِبَةً. وَ لَقَدْ نُبِّتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَ هَذَا الْيَوْمِ..."

ترجمه فارسی بیان حضرت امیر به نقل از مرجع فوق آن که: "... بدانید که روزگار دگرباره شما را در بوته آزمایش ریخت، مانند روزی که خدا پیامبر شما را برانگیخت. به خدایی که او را به راستی مبعوث فرمود، به هم خواهید درآمیخت، و چون دانه که در غربال ریزند، یا دیگ‌افزار که در دیگ ریزند، روی هم خواهید ریخت، تا آن که در زیر است زبر شود، و آن که بر زبر است به زیر در شود؛ و آنان که واپس مانده‌اند، پیش برانند، و آنان که پیش افتاده‌اند، واپس مانند. به خدا سوگند، کلمه‌ای از حق را نپوشاندم، و دروغی بر زبان نراندم که از چنین حال و چنین روز، آگاهم کرده‌اند..."